

سید احمدالحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سیدحسین، فرزندسید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری است. ایشان وصی و فرستادهٔ امام مهدی (علیه السلام) است و برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولدشده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول‌الله ﷺ بشارت تولد ایشان را داده‌اند و نیز فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت ایلیا (علیه السلام) برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به‌دستور پدر بزرگوارش امام مهدی (علیه السلام)، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول‌الله به همهٔ جهان انتشار یافت. سید احمدالحسن (علیه السلام) برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت‌های الهی احتجاج می‌کند: این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

- نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول‌الله ﷺ را مطرح کرده‌اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
- علم و حکمتی که برای هدایت همهٔ مردم ارائه داده و با آن، همهٔ علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده‌اند.
- پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا ﷺ است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است:

از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب‌پینه‌ها زین‌العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا ﷺ وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن‌ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام‌اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن را [خلافت] به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان‌آوردنگان است.»

غیبت طوسی، ص ۱۵۰، ترجمهٔ فارسی: ص ۳۰۰

سخن سردبیر

اعتراض جاهلانه

انسان عدمی است که قابلیت وجود دارد و اگر نهایت علمی که کسب می‌کند این نباشد که جاهل است، در حقیقت هیچ علمی را کسب نکرده است. حجت خدا او را راهنمایی می‌کند تا به این حقیقت برسد که نمی‌دانسته و دائماً باید از اینکه در مقابل پروردگار احساس می‌کند که وجودی دارد، شرمنده و در حال سجده باشد؛ تا خداوند با لطف و کرمش این گناه بزرگش را بر وی بیخشاید.

جهالت انسان را به‌جایی می‌رساند که حتی گناهان و معصیت‌های خود را در پیشگاه پروردگارش نمی‌بیند و به داوری عادلانه او اعتراض می‌کند. شخصی از یمانی موعود، سید احمدالحسن (ع) سؤال می‌کند که چرا خداوند با وجود اینکه توصیف به رحمان و رحیم شده است، بندگان را عذاب می‌کند، پاسخ را این‌گونه دریافت می‌کند:

«اولاً باید معنی عذاب را بشناسی و پس از آن می‌توانی بر لزوم نبود آن اعتراض کنی! این آیه را بخوان: (تو از این غافل بودی. ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت، تیزبین شده است). (ق، ۲۲)

باید بدانی که عذاب، چیزی نیست، جز آشکارشدن حقیقت برای انسان و ترک آن و آنچه خودش برای خودش برگزیده است. کسی که فقط این زمین و این دنیا را برگزیند، آنچه برگزیده است برایش نمایان خواهد شد؛ پرده از برابرش کنار خواهد رفت تا حقایق را آن‌گونه که هست، ببیند؛ [...] این زمین، پرتگاه دوزخ است ولی شما نمی‌دانید؛ حتی اعتقاد دارید که بهشت جاودانه است و به همین دلیل بر مُلک و مقام آن و جمع‌آوری بیش از آنچه در این دنیا ممکن است، حرص می‌ورزید.

حال، آیا عدالتی بالاتر از عدالت خدای سبحان و متعال سراغ دارید؟ او هرگز دره‌ای شر به شما نمی‌رساند؛ بلکه آنچه را برگزیدید، محقق می‌سازد؛ بنابراین کسی که این زمین یا چیزی مادی‌تر از آن را برگزیند، در آن باقی خواهد ماند یا به طبقات پایین‌تر از آن در جهنم منتقل می‌شود و این، همان اختیار اوست؛ تنها چیزی که خداوند دربارهٔ او انجام خواهد داد آن است که پرده را از جلوی دیدگانش بردارد تا حقیقت را ببیند و آنچه را برگزیده است، ببیند و بشناسد؛ [...]. (پاسخ‌های روشنگرانه، ج ۳، ص ۲۱۷)

لذا اگر کسی بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است؛ زیرا چیزی از امتحان دنیایش را نخواهد دانست و توشه‌ای برای سفر طولانی خویش جمع‌آوری نخواهد کرد.

عرفه

«حج یعنی عرفه و شناخت.» ولی آیا مسلمانان شناخت پیدا کرده‌اند که عرفه چیست؟! و چرا حج، عرفه است؟! و آیا هیچ‌یک از حاجیان پرسیده است که راز و سرّ صعود به عرفه چیست؟

ادامهٔ مطلب در صفحهٔ چهارم

**چگونه «هبل» به کعبه رسید؟
و این بت از کجا به مکه وارد شد؟**

ادامهٔ مطلب در صفحهٔ دوم

در آن‌ها.

- فتح عوالم ملکوت و انکشاف آن‌ها برای اکثر مؤمنین [۴] (که این فتح با رؤیا حاصل می‌شود).

خداوند در قرآن می‌فرماید: (لهم البشرى فى الحیوة الدنیا و فى الاخرة) (برای مؤمنین بشارت است در دنیا و آخرت). در تفسیر صافی روایتی است از پیامبر (ص) که فرمودند: «منظور از این بشارت، رؤیای صادقه ای است که مؤمن می‌بیند.» [۵]

شخصی از سید احمدالحسن (ع) چنین پرسید:

چگونه می‌توانم از کوتاه‌ترین راه باور کنم که سید احمدالحسن، فرستاده و وصی امام مهدی (ع) است؟

ایشان در پاسخ فرمودند: «کوتاه‌ترین راه ایمان به غیب، خود غیب است. بعد از اینکه سه روز روزه گرفتی و به حضرت فاطمه (س) متوسل شدی، از خداوند بخواه که راه حق را بشناسی؛ از طریق رؤیا یا مکاشفه یا به هر نشانه از نشانه‌های غیبی ملکوتی خدای سبحان.» [۶]

ایشان در جای دیگری خطاب به انصار خود می‌فرمایند: «از تمامی انصار می‌خواهم که هرگز از نماز شب و دعا و گریه و زاری در پیشگاه پروردگار رحیم غافل نشوند. درهای ملکوت آسمان‌ها (همان غیب اصغر) اکنون باز است که قبلاً فقط برای انبیای خاص خداوند و فرستادگانی همچون ابراهیم (ع) باز می‌شد و بر دیگران بسته بود؛ پس خوشا به حال کسانی که خداوند به آن‌ها اجازهٔ ورود بدهد تا بنگرند (فتح شود) به آنچه ابراهیم (ع) نگریست.» [۷]

سید احمدالحسن (ع) می‌فرماید: «کسی که با ولی خدا به‌سوی خدا مهاجرت کند، گشایش و عطایی عظیم می‌یابد و خداوند به او همچون پیامبران و فرستادگان عطا می‌فرماید. همانند مالک اشتر که صدها کیلومتر دورتر از علی (ع) بود؛ ولی شبانگاه می‌نشست و گریه می‌کرد. بارانش علت را می‌پرسیدند و او می‌گفت: می‌گیرم زیرا مناجات علی را می‌شنوم. آری ملکوت آسمان‌ها برای مالک گشوده شد؛ همان‌طور که برای انبیا و مرسلین گشوده شده بود.» [۸]

در جای دیگری می‌فرمایند: «انسان اگر به آن عملی که از حضرت رسول (ص) و اهل‌بیت (ع) آموخته، عمل کند و با مداومت بر عبادت و فرمان‌برداری از خداوند، بی‌شک دروازه‌های غیب به روی او باز می‌شود؛ البته اگر در عمل خود مخلص باشد. حال با رؤیای صادقه یا با کشف و مشاهده یا به هر طریقی که خدای تبارک‌وتعالی برای اولیای مخلص خود می‌گشاید.» [۹]

۱. بقره، ۳.
۲. متشابهات، ج ۲، ص ۴۵.
۳. صف، ۱۳.
۴. متشابهات، ج ۱، ص ۱۴.
۵. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۱۰.
۶. پاسخ‌های روشنگرانه، ج ۱، ص ۱.
۷. پاسخ‌های روشنگرانه، ج ۲، ص ۹۰.
۸. متشابهات، ج ۴، ص ۱۴۹.
۹. متشابهات، ج ۳، ص ۹۱.

**اوصاف
یاران قائم**

قسمت دوم

امروزه در برهه‌ای از آخرالزمان هستیم که انسان‌ها از حقایق عالم دور شده‌اند. فکر و ذکر آدم‌ها، جسم‌هایشان شده و روحشان در انزواست. انسانی که باید جسم را وسیله‌ای برای سعادت روح قرار دهد، در جسم و شهواتش غوطه‌ور شده است و توجهی به ساختن روح خود ندارد.

اما در همین زمانه، انسان‌هایی هستند که زمینی نیستند؛ بلکه آسمانی‌اند. بر روی زمین هستند و زندگی می‌کنند؛ اما ارواحشان در ملکوت سیر می‌کند؛ چراکه آن‌ها این زندگی را برای خود نمی‌خواهند. برای رسیدن به امامشان می‌خواهند. برای رسیدن به خلیفهٔ خدا می‌خواهند.

یاران امام مهدی (ع) این‌گونه‌اند. زمینی نیستند بلکه آسمانی و ملکوتی‌اند. یکی از ویژگی‌های یاران قائم (ع) طبق قرآن و روایات این است که آن‌ها با رؤیای صادقه، وحی را از ملکوت الهی دریافت می‌کنند و به اذن خداوند چیزهایی از اخبار غیبی را مطلع می‌شوند. آری اصحاب امام مهدی (ع) اخبار غیبی را از طریق رؤیا متوجه می‌شوند.

بیان:

خداوند در وصف مؤمنین می‌فرماید: (الذین یؤمنون بالغیب...) [۱] (مؤمنین کسانی هستند که به غیب ایمان دارند).

سید احمدالحسن (ع) در تفسیر غیب می‌فرماید: «غیب به دو معناست. غیب اصغر (همان ملکوت و عقل) و غیب اکبر (همان ذات و لاهوت). غیب اکبر فقط برای پیامبر حاصل شد؛ چون ایشان تنها کسی بودند که به مقام فتح مبین و «قاب قوسین أو أدنی» رسیدند؛ اما غیب اصغر ممکن است برای افراد به‌خصوصی از اولیای خداوند گشوده شود.» [۲]

ایشان همچنین در بیان معنای فتح می‌فرمایند: «فتح به معنای برداشتن مانع در هنگام نگاه‌کردن به چیزی است و تفاوتی نمی‌کند که با چشم باشد یا با بصیرت و کشف قلبی. در تفسیر قمی از امام صادق (ع) دربارهٔ قول خداوند (نصر من الله و فتح قریب) [۳] نقل شده که یعنی در دنیا با فتح قائم (ع) است.

سپس می‌فرمایند که فتح قائم (ع) دو نوع است.

۱. فتح زمینی و سرزمین‌ها و شهرها و کشورها و اقامهٔ دین خالص

در فصل سوم هم نشان داده می‌شود که برخلاف آنچه علما می‌گویند متن دینی تعارضی با نظریهٔ علمی تکامل ندارد. سپس برخی مسائل از قبیل جایگاه حضرت آدم و ارتباط او با گونه‌های قبلی و چگونگی خلقت حوا بررسی می‌شود و به شبههٔ زنا با محارم توسط فرزندان آدم و چگونگی تولد عیسی مسیح بدون پدر، پاسخ داده می‌شود. در فصل چهارم به اثبات وجود خدا با استفاده از هدفمندی انتخاب طبیعی و طرد رویکرد طراحی هوشمند پرداخته می‌شود.

فصل پنجم عبارت است از بررسی جهش فرهنگی که برای بشر رخ داده است و تاریخچهٔ سومر و آكد و روایت صحیح طوفان نوح و نیز بررسی درماندگی نظریهٔ میم از توضیح و تفسیر اخلاق و ایثارگری حقیقی.

و در نهایت در آخرین فصل این کتاب نظریهٔ پیدایش هستی از هیچ‌چیز، نسبیت خاص و عام، فیزیک کوانتوم و فرضیهٔ چندجهانی، منشأ هستی و نظریهٔ انفجار بزرگ برای دستیابی به آنچه نظریهٔ همه‌چیز (نظریهٔ M) مطرح می‌کند، بررسی می‌شود.

نظریه‌هایی که ارائه می‌شود باید به شکلی باشد که واقعیت‌های موجود را به‌طور کامل و صحیح توضیح دهد و علاوه بر آن برخی واقعیت‌ها را هم پیش‌بینی کند. اگر ما نظریه‌ای داشته باشیم که بتواند تمام واقعیت را به‌خوبی توضیح دهد، ابتدا تلاش می‌کنیم تا جایی که ممکن است اشکالات را رفع یا نظریهٔ کامل دیگری ارائه کنیم؛ اما گاهی برای بخش‌هایی که نظریهٔ اول قادر به توضیح آن‌ها نبوده است، یک نظریهٔ دیگر ارائه می‌شود؛ به شکلی که این دو نظریه قابل ادغام نیستند (مانند نظریهٔ نسبیت و کوانتوم) و گاهی دو نظریه، هر دو به شکلی یک حقیقت را توصیف می‌کنند و نمی‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد؛ در این حالت ما آن نظریه‌ای را که بیان ساده‌تری دارد انتخاب می‌کنیم؛ اما ساده‌بودن به چه معناست؟ نظریهٔ ساده باید کمترین پیش‌فرض را داشته باشد و خود مجهول جدیدی اضافه نکند. به این قاعده که بین دو نظریه، آنکه ساده‌تر است موردقبول است، قاعدهٔ تیغ اوکام می‌گویند.

زمانی که دانشمندان، بیش از حد، از تکمیل نظریه‌ای امتناع کنند و آن را کامل در نظر بگیرند، تیغ اوکام به تیغ لیشتنبرگ تبدیل می‌شود؛ که به دلیل بدیهی‌دانستن فرضیات اولیه، این اتفاق می‌افتد و باعث می‌شود کار به خطا برود؛ مانند تفسیر ارتودوکس از مکانیک کوانتوم در مقایسه با تفسیر علی که وجود کائاتی دیگر برای آن را ضروری فرض می‌گیرد؛ که کتاب توهم بی‌خدایی به چند مورد از همین استفادهٔ اشتباه از تیغ اوکام پرداخته و پیشنهادهایی هم برای رفع این اشکالات مطرح کرده است.

۱. دکتر توفیق مسرور، پیشگفتار کتاب توهم بی‌خدایی، ص ۲۵.

سه مخاطب اصلی کتاب توهم بی‌خدایی عبارت‌اند از: دکتر ریچارد داوکینز، که معتقد است تکامل در بلندمدت هدفی ندارد و در نتیجه طراحی ندارد؛ پروفسور استیون هاوکینگ، که معتقد بود جهان از عدم به وجود آمده و نیازی به خالق ندارد؛ و کاوشگرانی مانند پروفسور سموئل کریمر، که معتقدند دین یک دستاورد بشری است که از زمان سومریان تا به‌حال تکامل پیدا کرده است.



این کتاب از موضوع تکامل حیات شروع می‌شود و نیز سیر پیچیدهٔ آن در طی چهار میلیارد سال و رسیدن این سیر به گونهٔ انسان با این سطح از هوشمندی؛ و در انتهای کتاب یعنی فصل ششم باز هم به تأثیر مشاهده در جهان می‌پردازد؛ تا جایی که عنوان یکی از بخش‌های فصل ششم «آیا ما اشیا را مشاهده می‌کنیم یا آن‌ها را با مشاهده می‌آفرینیم؟!» است؛ یعنی سفری که از انسان شروع و به انسان ختم می‌شود.

در فصل اول، آرای علمای ادیان به نقد کشیده شده است که مخالف نظریهٔ تکامل هستند و معتقدند که تکامل (دگرگوش) صرفاً یک فرضیه است که بعدها با مشاهدات جدید نقض خواهد شد؛ همچنین از کسانی که معتقدند این نظریه و فکت تأییدشده صحیح است و درعین‌حال تناقضی با دین ندارد، سؤالاتی پرسیده شده است که باید به آن‌ها پاسخ دهند.

در فصل دوم، ابتدا نظریهٔ پیدایش و ارتقا را تعریف و سپس دلایل تأییدکنندهٔ نظریهٔ تکامل (دگرگوش) را مطرح می‌کند و سپس به نظریاتی می‌پردازد که منشأ حیات را توضیح می‌دهند و به این نتیجه می‌رسیم که هیچ نظریهٔ علمی وجود ندارد که بتواند منشأ حیات را توضیح دهد؛ و این شکاف بزرگی در خداناباوری به‌حساب می‌آید!

زمانی که گفته‌های بزرگان ادیان را با نظریات علمی روز مقایسه می‌کنیم، به تناقضی آشکار بین آن‌ها می‌رسیم. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا باید بین علم و دین یکی را برگزید؟! پاسخ به این سؤال را می‌توانید در کتاب توهم بی‌خدایی مطالعه کنید.

در زمانی که متأسفانه سردمداران الحاد از ضعف مدعیان نمایندگی ادیان سوءاستفاده کرده‌اند تا حقانیت خود را نشان دهند، حقیقتاً امدادی الهی برای رفع این تناقضات نیاز بود؛ و ما اکنون باید خداوند را شاکر باشیم که احمدالحسن با تألیف کتاب توهم بی‌خدایی اثبات کردند که بین نظریات علمی و وجود خدا هیچ تناقضی نیست. «من به‌عنوان یک فرد علمی دانشگاهی -صرف‌نظر از نحوهٔ قضاوت دربارهٔ آنچه در این کتاب مطرح شده است- نمی‌توانم شادمانی‌ام را از تألیف و انتشار آن پنهان کنم؛ زیرا چالش‌های بزرگ علمی، اصلی‌ترین موتور محرکهٔ استمرار بحث‌های علمی و فلسفی به شمار می‌رود و بدون آن‌ها، نتیجه‌ای جز رکود و چه‌بسا چیزی جز قهقرای فکری وجود نخواهد داشت؛ تاریخ خود بهترین شاهد این مدعاست؛ بنابراین باید بگوییم کتاب «توهم بی‌خدایی» سرآغاز گفت‌وگوی تمدن‌هاست و من با تمام وجود امیدوارم این گفت‌وگو تکامل پیدا کند و شاخ و برگ یابد؛ آن هم بر اساس قانون انتخاب علمی که قوی‌ترین دلیل و برترین سند را برمی‌گزیند: (پیدایش و ارتقای گفت‌وگو بین علم و دین).» [۱]

گفته می‌شود کتاب توهم بی‌خدایی دربردارندهٔ اولین مناظرهٔ جدی بین ایمان و بی‌خدایی است؛ زیرا یک طرف این مناظره که علمای ادیان بوده‌اند، نمایندگان حقیقی دین نیستند.

جامعه امروزی به سمتی رفته است که مجبور می‌شویم بین دین و علم یکی را انتخاب کنیم؛ زیرا مدعیان نمایندگی دین، نه درک درستی از نظریات علمی دارند و نه درک صحیحی از متون دینی؛ و پاسخ‌ها و ردیاتی که ارائه می‌دهند پر از اشتباه و مغالطه است؛ مانند این جملهٔ معروف آن‌ها که «تکامل مدعی است انسان از نسل میمون است!» اما برخی بزرگان دین اشتباه دیگری هم دارند و آن این است که در برابر نظریات علمی سر فرود آورده‌اند و در عین حال قبول دارند که این نظریات با دین در تعارض نیست؛ اما چگونه ممکن است نظریاتی که ملحدان برای پیدایش هستی و تکامل آن به نحوی ارائه کرده‌اند که به خالقِ آگاه نیاز ندارد و دین را ساختهٔ دست بشر می‌دانند، با دین تعارضی نداشته باشد؟!

کار یا هدف اصلی کتاب توهم بی‌خدایی، دقیقاً رفع همین تعارضات است! همانند نظریهٔ M که قرار است بگوید تعارضی بین مکانیک کوانتومی و نظریهٔ نسبیت عام وجود ندارد و این دو، روایاتی متفاوت از یک حقیقت واحد هستند.



هبل، معبود اهل جاهلیت:

هبل، لات، عزی، منات، سواع و دیگر بت‌ها، بت‌هایی بودند که در دوران جاهلیت پرستیده می‌شدند و هبل بزرگ‌ترینشان و درون کعبه نصب شده بود.

حموی دربارهٔ خصوصیات هبل و ماده‌ای که از آن ساخته شده بود می‌گوید:

«و ابوالمنذر هشام بن محمد می‌گوید که قریش بت‌هایی در داخل و اطراف کعبه داشتند و از نظر قریش بزرگ‌ترین آن‌ها هبل بود و آن‌گونه که به من رسیده است این بت، در هیئت انسان از جنس عقیق قرمز بود که دست راستش شکسته بود و قریش برای ترمیم این فقدان، دستی از طلا برایش ساخته بودند.» [۱]

پرزش:

چه کسی هبل را به مکه آورد؟ و این بت از کجا به مکه وارد شد؟

عمرو بن لحي... هبل را از شام می‌آورد:

از پیامبر(ص) روایت شده است که فرمود: «به‌سوی آتش بالا برده شدم. عمرو بن لحي را به‌صورت مردی کوتاه‌قد، سرخ‌رو و چشم‌آبی دیدم که اعضا و جوارحش او را در آتش می‌کشید. گفتم او کیست؟ گفته شد: عمرو بن لحي که کلیددار کعبه بود؛ همان‌طور که پیش از او [قبیلهٔ] جُرهم تا هلاکشان متولی این کار بودند.» [۲]

این عمرو بن لحي، پادشاهی بود که به مکه تجاوز و آن را غصب کرده بود و او کسی بود که هبل را در یکی از سفرهای خود از شام به مکه آورد و این بت و دیگر بت‌ها را در کعبهٔ شریف و بر بامش نصب کرد. این کار شایع شد و بین عرب گسترش یافت و منجر به این شد که هر قبیله‌ای بتی مخصوص به خود داشته باشد و مردم دین حنیف -دین ابراهیم و اوصیا از فرزندانش(ع)- را به کناری نهند.

شاعر آنان در این خصوص می‌گوید:

ای عمرو تو خدایان مختلفی برای مکه پدید آوردی / و اطراف خانه (کعبه) نصب کردی
درحالی‌که این خانه همیشه پروردگار یگانه‌ای داشت / تو در بین مردم برایش پروردگارانِی قرار دادی [۳]
متن زیر دربردارندهٔ اسامی خدایانی است که در کنار خداوند سبحان عبادت می‌شدند که سرکرده‌شان «هبل» محبوب ابوسفیان بود:

یعقوبی می‌گوید: «عمرو بن لحي به سرزمین شام رفت. در آنجا قومی از عمالقه بودند که بت می‌پرستیدند. به آن‌ها گفت: این بت‌هایی که می‌بینم شما می‌پرستید چه هستند؟ گفتند: این‌ها بت‌هایی هستند که می‌پرستیمشان، از آن‌ها یاری می‌طلبیم و آن‌ها یاری‌مان می‌دهند، آب می‌خواهیم و به ما آب می‌دهند. گفت: آیا یکی از این بت‌ها را به من می‌دهید تا به دیار عرب ببرم و در خانهٔ خدا قرار دهم که عرب رو به سویش کنند؟ آن‌ها بتی به او دادند که «هبل» خوانده می‌شد. او به مکه رسید و آن بت را در کعبه نهاد. این بت، نخستین بتی بود که در مکه نهاده شد. سپس اساف و نائله را در خانهٔ خدا هرحکدام را در رکنی از ارکان کعبه- نهاد. به این ترتیب طواف‌کننده هنگام طواف از اساف شروع می‌کرد، آن را می‌بوسید و طوافش را با آن به پایان می‌رساند. او در صفا بتی قرار داد که به آن «مجاورالربیع» گفته می‌شد و بر مروه نیز بتی به نام «مطعم‌الطیر» نهاده شد. هنگام حج، اعراب این بت‌ها را مشاهده می‌کردند و از قریش و خزاعه می‌پرسیدند و آن‌ها در پاسخ می‌گفتند: ما این‌ها را می‌پرستیم تا به الله نزدیک شویم. هنگامی که عرب چنین دیدند، برای خود بت‌هایی برگرفتند و هر قبیله برای خود بتی منصوب کرد تا برای نزدیک‌شدن به خدا، آن را عبادت کند. کلب بن وبره و احیاء قضاعه، بت «ود» را در دومهٔ جندل نصب کردند و حمیر و همدان بت نسر را در صنعا، کنانه بت سواع، غطفان بت عزی، هن و بجيله و خثم بت ذوالخصله، طیء بت الفلس در حبس، ربیعہ و ایاد بت ذوالکعبات در سندان از اراضی عراق، ثقیف بت لات در طائف، اوس و خزرج بت منات در فدک تا ساحل دریا، و دوس بتی داشت که به او ذوالکفین گفته می‌شد. بنی‌بکر بن کنانه بتی به نام سعد، قومی از عذرة بتی به نام شمس، و ازد بتی به نام رثام داشتند. اعراب هنگامی که قصد حج بیت‌الله‌الحرام می‌کردند هر قبیله در پیشگاه بت خود می‌ایستاد و به نیایش می‌پرداخت؛ سپس تلبیه می‌گفتند تا به مکه می‌رسیدند و هر قبیله تلبیه متفاوتی داشت...» [۴]

کتاب کارزار عبادت هبل یا الله، بین سفیانی و یمانی، ص ۱۷

- معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۹۱.
- غیبت طوسی، ص ۱۲۵.
- یا عمرو انک قد أحدث آلهة / شتی بمكة حول البيت أنصاباً و کان للبيت ربٌ واحدٌ أبداً / فقد جعلت له فی الناس أرباباً
- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۵.

سواى كاليب بن يَفْتَةُ قِزْرَى و يوشَعَ بن نُون؛ چراكه ايشان پروردگار را پيروي كامل نمودند. ۱۳ پس غضب خداوند بر اسرائيل افروخته‌شده، ايشان را چهل سال در بيابان آواره گردانيد تا تمامى آن گروهى كه اين شرارت را در نظر پروردگار به‌پا كرده بودند، هلاك شدند). [۸]

سيد احمدالحسن(ع) مى‌فرمايد: نتيجهٔ اين سرگردانى، مجازاتى اصلاح‌گرايانه براى پرورش‌يافتن امتى ربّانى و صالح بود. اين امت، فرزندان و نوه‌هاى همين گروه نافرمان بودند و كلمهٔ لا اله الا الله را همراه با يوشع بن نون وصى موسى(ع) بر دوش كشيدند و با ستمگران و طاغوت‌ها پيكار و دين خدا را در زمينش يارى كردند. [۹]» [۱۰]

و تاريخ نشان مى‌دهد كه متأسفانه اكثر مردم زمين خواستار حاكميت خدا نيستند:

(ايشان پادشاهان نصب نمودند، اما نه از جانب من. سروران تعيين كردند، اما ايشان را نشناختم). [۱۱]

(... رُوساى كهنه جواب دادند كه «غير از قيصر پادشاهى نداريم!»). [۱۲]

احمدالحسن فرمود:

«...باينكه در طول تاريخ، به آل ابراهيم فرمانروايى و حكومت الهى داده شد، اما آن‌ها ضعيف نگاه داشته و مغلوب و از كرسى حكومت دور نگه داشته شدند و تاريخى و ظلمت بر سكان حكومت سايه افكند...» [۱۳]

بنابراين دعوت به حاكميت خدا و خواستن آن توسط فرستادگان او، يك اصل ثابت‌شده است و رُكنى است كه مى‌توان از طريق آن، فرستادهٔ خدا را شناخت.

-
- عقايد اسلام و از تو دربارهٔ روح مى‌پرسند، سوم: دعوت به حاكميت خدا.
 - سيزدهمين حوارى.
 - سفر تثنيه، اصحاب ۱۷.
 - سفر يشوع، اصحاب ۱. (در نسخه‌هاى فارسى مسيحى اين سفر به نام «يوشع» است).
 - سيزدهمين حوارى.
 - سيزدهمين حوارى.
 - سفر خروج، اصحاب ۱۹.
 - .. سفر اعداد، اصحاب ۳۲.
 - كتاب گوساله، جلد ۱.
 - سيزدهمين حوارى.
 - هوشع ۸: ۴.
 - يوحنا ۱۹: ۱۵.
 - حاكميت خدا، نه حاكميت مردم، مبحث همتاى فكرى دموكراسى.

دربارهٔ يشوع(ع) آمده است: (۱ و واقع شد پس از وفات موسى، بندهٔ خداوند كه خداوند يوشع بن نون، خادم موسى را خطاب كرده [...] ۱۰ پس يوشع رُوساى قوم را امر فرموده، گفت: [...] ۱۳ به ياد آوريد آن سخن را كه موسى، بندهٔ خداوند، به شما امر فرمود [...] ۱۶ ايشان در جواب يوشع گفتند: هرآنچه به ما فرمودى خواهيم كرد و هرجا ما را بفرستى، خواهيم رفت. ۱۷ چنان‌كه موسى را در هرچيز اطاعت نموديم، تو را نيز اطاعت خواهيم نمود، فقط پروردگار، خداى تو، با تو باشد؛ چنان‌كه با موسى بود. ۱۸ هركس از حكم تو روى گرداند و كلام تو را در هرچيزى كه او را امر فرمايى اطاعت نكند، كشته خواهد شد، تو فقط قوى و دلير باش) [۴].» [۵]



همچنين احمدالحسن بيان نمودند:

«و به موسى بنگرند كه با كسانى كه به او ايمان آوردند و پذيرايش شدند، چه كرد؟ جز اينكه آنان را از سرزمين طاغوت هجرت داد تا با آنان حاكميت خداوند را در سرزمينى ديگر پياده كند!» [۶]

و در تعليقى كه به اين سخن در كتاب سيزدهمين حوارى وجود دارد، مى‌خوانيم:

«و به آنان وعده داد كه اگر از او اطاعت كنند، امت مقدس خواهند شد: (۵) و اکنون اگر آواز مرا بشنويد و عهد مرا نگاه داريد، قطعاً خاصان من از جميع قوم‌ها خواهيد بود؛ زيرا كه تمامى جهان از آن من است. ۶ و شما براى من، مملكت گهّنه و امتِ مقدس خواهيد بود). [۷] ولى آنان، او را سريپچى و دستوراتش را رها كردند و نتيجهٔ اين سريپچى چنين شد كه خداوند با چهل سال سرگردانى آنان را عقوبت كرد: (۱۱) البته هيچ‌كدام از مردانى كه از مصر بيرون آمدند از بيست‌ساله و بالاتر، آن زمين را كه براى ابراهيم و اسحاق و يعقوب قسم خوردم، نخواهند ديد؛ زيرا ايشان مرا پيروي كامل ننمودند، ۱۲

در ادامهٔ آنچه كه گذشت، در اين مقاله به سومين ركن از اركان ثابت شناخت فرستادگان خواهيم پرداخت.

احمدالحسن فرمود:

«زمين هرگز از هدايت و حق خالى نخواهد شد و اگر از پرچم برافراشته‌اى كه دعوت به حاكميت خدا كند خالى شود، بايد بگوييم كه در آن هنگام زمين از هدايت و حق تهى است. پس دعوت به حاكميت خدا به‌خصوص هنگامى كه دعوت‌كننده به‌سمت حق (خليفةٔ خدا) تنها كسى است كه به آن دعوت مى‌كند، دليلى براى طالبان شناخت حق است كه دليل نص و وصيت پيشين را تأييد مى‌كند؛ يعنى دعوت به حاكميت خدا به انضمام نص، دليلى بر حقايت خليفةٔ خدا خواهد بود؛ يعنى دليلى است كه نص را يارى مى‌كند و يقين مؤمنان به حقايت او را فزونى مى‌بخشد.

البته مقصود از حاكميت خدا، تنها در حد قانون‌گذارى نيست؛ بلكه در سطح اجرا و حكومت نيز هست؛ با اينكه اساساً امكان ندارد كسى قائل به حاكميت خدا در سطح قانون‌گذارى، بدون حاكميت در سطح اجرا و حكومت باشد؛ چون قانون‌گذارى امرى متجدد و به‌روز است؛ پس ناچار جارى‌كنندهٔ قانون بايد متصل به خدا باشد تا حكم هر مسئلهٔ جديد و حادث را خداوند به او برساند؛ و لازم نيست كه خليفةٔ خدا مستقيماً خودش متولّى حكومت شود؛ بلكه لازم است كه بر نظام حكومت و به‌خصوص بر جان مردم مسلط باشد؛ مانند مسائل ويژهٔ مربوط به تصميمات جنگ‌وصلح يا قصاص، يعنى احكامى مانند احكام اعدام.» [۱]

همچنين فرمود: «و آيا در تورات، پيامبران خواستار حاكميت خداوند شدند يا نه؟» [۲]

در تعليقى كه به اين سخن در كتاب سيزدهمين حوارى وجود دارد، آمده است:

«حاكميت خداوند به‌طور خلاصه عبارت است از: موضوع تشريع و قانون‌گذارى به دستان خداوند سبحان. و تعيين اجراكنندهٔ آن نيز بر عهدهٔ اوست و به همين دليل همهٔ جانشينان خداوند از سوى او تعيين شده بودند و مردم درآين‌خصوص هيچ حقى ندارند. آنچه در برابر جانشينان برعهدهٔ مردم است، اطاعت و تسليم است. اين‌ها نمونه‌هاى از عهد قديم است كه اشاره به اين موضوع دارد. دربارهٔ موسى(ع) آمده است: (۱۴) چون به زمينى كه پروردگار، خدايت، به تو مى‌دهد، داخل شوى و در آن تصرف نموده، ساكن شوى و بگويى همانند جميع امت‌هاى كه به اطراف من هستند پادشاهى بر خود نصب نمايم، ۱۵ البته تو پادشاهى را كه پروردگار، خدايت برگزيند، بر خود نصب نما. يكى از برادرانت را بر خود پادشاه بساز و مرد بيجانه‌اى را كه از برادرانت نيست، نمى‌توانى بر خود مسلط نمايى). [۳]



اهتمام به سرپرستى ايتام و رفع حاجات ايشان، در قرآن و بيان پيامبر و ائمه اطهار عليهم‌السلام، جاىگاه ويژه‌اى دارد؛ تا حدى كه رسيدگى به امور يتيمان، در صدر سفارش‌هاى خداوند متعال و حجت‌هاى پاكش به مؤمنان است.

(لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ...) (نيكى آن نيست كه روى خود به‌جانب مشرق و مغرب كنيد؛ بلكه نيكى آن است كه كسى به خدا و روز بازپسين و فرشتگان و كتاب خدا و پيامبران ايمان آورد؛ و مال خود را با آنكه دوستش دارد، به خويشاوندان و يتيمان و درمندگان و مسافران و گدايان و دربندمانندگان ببخشد...). (بقره، ۱۷۷)

در اين آيه شريفه ملاحظه مى‌كنيم كه بخشش اموال به نزديكان و ايتام، در كنار ايمان به خدا و روز قيامت، ملائكه و كتب آسمانى و پيامبران در رأس نيكوكارى آمده است.

ميزان اين اهميت در ميثاقى كه خداوند از بنى اسرائيل گرفته نمايان‌تر است:

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ) (به ياد آريد آن هنگام را كه از بنى اسرائيل پيمان گرفتيم كه جز خدا را نپرستيد و به پدر و مادر و خويشاوندان آن و يتيمان و درويشان نيكي كنيد و به مردمان سخن نيك گوييد و نماز بخوانيد و زكات بدهيد؛ آنگاه، جز اندكى از شما، [همگى] به حالت اعراض روى برتافتيد). (بقره، ۸۳)

اما خداوند متعال در آيات بسيارى به يتيم سفارش كرده كه آيات فوق براى نمونه آورده شد و ذكر همهٔ آيات در اين مجال نمى‌گنجد.

پيامبر اكرم(ص)، صاحب مقام فتح مبين، فرمودند: «بهترين خانه‌هاى مسلمانان خانه‌اى است كه در آن يتيم است و به او نيكي كند و بدترين خانه‌هاى مسلمانان، خانه‌اى است كه در آن يتيم است و با او بدى كند. من و سرپرست يتيم در بهشت مانند دو انگشت همراهيم.» (نهج‌الفصاحه، ص۴۷۰؛

در میان مردم اذان بگو. به‌سوی تو می‌آیند!

مردم به‌خاطر او دره‌های عمیق را پشت سر نهادند؛ چون تقوا، یعنی جنگ‌زدن بنده به پروردگار سبحانش، از راه تمسک به دستگیره‌ای قابل‌اعتماد (عروة‌الوثقی) نمی‌گسلد؛ پس تقوا همان قیدوبندی است که بنده را به خداوند سبحان مرتبط می‌کند. پرواضح است که عروة‌الوثقی همان حجت‌الخدای سبحان است و او همان تقوایی است که بنده از خشم و آتش‌الخدای خویش، در آن پناه می‌گیرد؛ و تقوا همان دیواری است که بین مردم قرار خواهد گرفت که درونش رحمت و بیرونش از پیش رو، عذاب است.

به همین دلیل مناسک حج، به‌معنای مقدمه سفر به‌سوی خدای سبحان است. در حج، بنده، همه دنیا را خویشتن را رها و به‌سوی خدای سبحان هجرت می‌کند؛ نفس خودش را نذر یاری او می‌کند؛ خودش را به او هبه (همه‌چیز را بخشیدن) می‌کند و تلاش می‌کند دینی را که به‌خاطر آن حساب‌وکتاب می‌شود بپردازد. به‌سوی خدای خویش رو می‌کند؛ از او طلب خشنودی می‌کند و فرماندهی بر خویش را بدو می‌سپارد و نزد او به ولایت او اعتراف می‌کند. به همین دلیل بر او واجب است که وقتی در حج است از مشرکین براءت بجوید. راستی شرک به خدا چگونه است؟! قطعاً آن شرک بنا بر توصیف او مبنی بر خالق‌بودنش نیست؛ بلکه به خاطر حاکم‌بودن اوست؛ بنابراین شراکت مخلوق با خالق، در حاکمیت است؛ چراکه بشر برای حکومت و تسلط، اشتباهی زیادی دارد؛ و به همین دلیل است که امتحان او در اینجا قرار داده شده است. پس هرکس تنصیب خداوند سبحان را بپذیرد، حجتش از روی معرفت و علم است و این حج از روی فرمان‌برداری و خشنودی است و هرکس نپذیرد و بر او گردنکشی کند و به‌سوی مکان حج قدم بردارد، حج او از روی اکراه خواهد بود. به همین دلیل رسول‌الله(ص) درباره حج مردم در آخرالزمان به این مضمون - می‌فرماید که: «حج امت من در آخرالزمان به سه دلیل خواهد بود؛ پولدارها برای تجارت، متوسط‌ها برای ریا، و فقرا برای (ساقط‌شدن) مسئله از خویش.» به این دلیل که این سه دسته در ماه خدا، به خانه خدا می‌روند؛ نه به این دلیل که با کسی در آنجا ساکن است و متولی آن خانه است بیعت کرده باشند؛ چراکه (می‌دانیم) خدای سبحان، خانه‌ای خالی از ساکن ندارد، به همین خاطر است که از اهل بیت (ع) وارد شده که:

«همانا امام، شاهد موسم حج است؛ ولی مردم از این دید او را نمی‌بینند چون با قلب‌هایشان از او روی گردانده‌اند؛ پس چشم‌چطور چیزی را ببیند که قلب از آن روی‌گردان شده است؟!»

عجیب است! آنچه این در این زمان می‌بیند، زائیده دیدگاه اوست که از عقل و تبادل افکار ساطع می‌شود؛ ولی همین امت، از این ضرورت مهم غافل است که «هر خانه‌ای باید ساکنی داشته باشد». آیا امت این را از خود پرسیده است که چه کسی ساکن خانه خدای سبحان است؟ و اگر کسی بخواهد وارد این خانه شود از چه کسی باید اجازه بگیرد؟! آیا وقتی کسی بخواهد به خانه‌ای وارد شود نباید اجازه بگیرد؟ آیا خداوند در شرع خود برای ورود به خانه‌ها اجازه گرفتن را امر می‌کند ولی برای خانه او نیازی به اجازه نیست؟! حال آنکه آن خانه بیشترین حرمت و عظمت و کرامت را داراست. کجایند عاقلانی که در تملق‌گویی پیروان خویش به‌زحمت افتاده‌اند و حب ریاست و طلب جاه و مقام، آن‌ها را از بازبینی این موضوع کاملاً بدیهی بازداشته است و باز هم بر منبرها مردم را سفارش می‌کنند به داشتن مکارم اخلاق و تعامل به آنچه موجب خشنودی خدای سبحان است؛ ولی خود را فراموش می‌کنند؟ کجایند این‌ها که ملتفت نیستند که ادب‌داشتن نسبت به خدا و در پیشگاه او واجب‌تر و عظیم‌تر است؟ نمی‌دانم یک بنده چطور می‌داند که در محضر خدای سبحان ادب

داشته است؟ آیا نیاز نیست کسی به او بگوید که خدای سبحان با چه‌چیز از او راضی می‌شود و از چه‌چیزی بیزار است؟! آیا جز حجت خدا -کسی که ولی او و ساکن خانه اوست- می‌داند که چه چیزی خدا را راضی و چه چیزی او را بیزار می‌کند؟ چرا؟! چون او نماینده خدا در زمین او و حجت خدا بر آن است و کسی است که فردا مردم را در این راه به‌پیش می‌برد و مردم به‌واسطه تقلید از این حجت، فرمانی بر گردن خواهند داشت؛ یا برای ایشان خواهی شد و به بالاترین بالاترها می‌رسی یا علیه ایشان خواهی شد و به پایین‌ترین پایین‌ترها درخواهی افتاد.

آیا حاجیان آن دیار مقدس، این حقیقت عظیم و خطیر را درک می‌کنند؟! انگار که سیاهی‌لشکر حاجیان از حج چیزی جز حاضرشدن در این تاریخ دیرباز اسلامی نمی‌دانند که رسول‌الله(ص) به آن‌ها یاد داد و گفت چنین کنید و چنان کنید. حتی در همین چیزها هم که بنا بوده شاعر و مناسک‌واحد و یکپارچه‌ای از مناسک عظیم خدا وجود داشته باشد، آرا و اقوال متفاوتی وجود دارد. این یکی بر اساس فقه فالانی حج می‌گزارد و آن یکی بر اساس فقه بهمانی. حکومت موجود در آن دیار مقدس نیز مردم را به حجی اجبار می‌کند که موافق با مذهب خویش است. سنت رسول‌الله(ص) و راه و روش او کجاست؟! همه هم ادعا دارند که خودشان به سنت خدا و رسولش عمل کرده‌اند و حال آنکه در واقع عبادت‌کنندگان گفته‌های فالانی و بهمانی‌اند که هیچ ربطی به سنت ندارد و فقط اسم آن، سنت است؛ و اگر مردم توجه داشته باشند که واقعیت عملی که در مکان حج و در زمان آن انجام می‌دهند چیست، می‌دیدند که حج ایشان چیزی نیست جز تکرار توهم‌زده مکررات گذشته و امروز بحران‌زده و آینده‌ای بدون پیام. با این حساب فایده حج چیست؟ آیا برای دیدن پیشرفت‌های عمرانی و سازه‌هایی است که حاکمان آنجا بنا کرده‌اند؟! آیا برای تفریح روح و روان و تمدد (استراحت و آرامش) اعصاب است؟! یا اینکه در واقع شهادت‌دادن هر حج‌گزاری است به اینکه نمی‌داند ساکن آنجا کیست؟! چراکه از اسلام به‌جز اسم و از قرآن به‌جز نوشته‌ای باقی نمانده است.



ای برادران حاجی، این روزها روزهای خداست. از این روزها استفاده کنید و حق و اهلش را بشناسید و وقتی در خانه‌او هستید از خدای سبحان بپرسید تا شما را به اهل این خانه و ساکنان آن رهنمون شود. همان‌ها که طاغوت‌ها فراری‌شان داده‌اند و تا امروز ایشان را تحت پیگرد دارند و دنبال‌شان می‌گردند. بلکه هر چه از دستشان برآید انجام می‌دهند تا حقایق را وارونه و دانستنی‌های

درباره ایشان را پنهان کنند تا دست بر ملک خدای سبحان بگذارند که امروز نیز چنان کردند. ببینید! این مسلمان‌ها هستند که به‌صورت گله‌هایی گم‌شده، در امواج گم‌گشتگی گرفتارند و گرگ‌ها پیوسته آن‌ها را می‌درند؛ و کسانی در ناآگاهی مردمان، خودشان را چوپانان مردم جا زده‌اند؛ حال آنکه خودشان از گرگ‌ها درنده‌ترند. این به آن خاطر است که امروزه مسلمانان آن‌قدر که از فشار سلاطین و حکام جور در سرزمین‌هایشان می‌ترسند، از خدا نمی‌ترسند. ترسشان از فشار مخلوق، ایشان را از ترس از خدا بازداشته است. کار به جایی رسیده که دیگر جز آنچه حاکمان ظالم و ستمکار تصمیم می‌گیرند نمی‌بینند. عقایدشان مضطرب است و از حج به‌جز تجمع نزد بیت‌الله‌الحرام و لبیک‌گفتن به کلماتی که نمی‌فهمند چه معانی عظیمی دارد، نمی‌فهمند. کلماتی که از معانی آن‌ها، آسمان نزدیک است پاره شود و کوه‌ها فروریزد و خاک شود.

حج همان اعتراف حاجیان به ولی خدای سبحان است. همان که منتصب از جانب اوست؛ و حج، تجدیدعهد با او و نصرت و یاری او و عمل برای کسب رضایت خدای سبحان و نبذیرفتن ظلم ظالمان است، نه آن گونه که امروز می‌بینیم... کارهای عجیب‌وغریب و دسته‌جمعی حاجیان که کانال‌های رسانه‌ای پوشش می‌دهند تا از مناسک ایشان فرصتی تبلیغاتی برای فلان حاکم بسازد، یا برای فلان حکومت تبلیغ کند که مشوق پیمانکاران عمرانی شده که در ایام حج امکاناتی ایجاد کرده است. یا بعضی از حاجیان که همان دم که در مهمانی الهی هستند دعوتی ترتیب می‌دهند تا از لیست انتخاباتی نماینده خود در موسم انتخابات استفاده (تبلیغاتی) کند! پس حاجیان برای چه در این موسم خارج شده‌اند؟! درس‌ها و عبرت‌های حاصل از این کوچ و سفر و سختی‌ها و خستگی‌های آن چیست؟! جواب: چیزی نیست، جز حیرت و سرگشتگی نسبت به وضعیت عمرانی و ساختمان‌سازی آن دیار مقدس. انگار که حاجی، به‌اصطلاح امروزی، گردشگری است که به گردشگری دینی رفته که نشانه‌ها را ببیند و گذشته‌ها را تکرار کند. شاید وقتی به سرزمین مقدس می‌رسد اشکی هم به گوشه چشم بنشاند؛ ولی راز آن اشک حیرت‌زدگی را که با حس و حال مدهوشی افتاده است نمی‌داند! و عجیب است که عموم مسلمانان این حدیث رسول‌الله(ص) را سینه‌به‌سینه نقل می‌کنند که: «حج یعنی عرفه و شناخت.» ولی آیا مسلمانان شناخت پیدا کرده‌اند که عرفه چیست؟! و چرا حج، عرفه است؟! آیا عاقلانه است که رسول خدا(ص) حج را به صعود بر کوه عرفه بداند آن هم فقط به خاطر صعود؟! و آیا هیچ‌یک از حاجیان پرسیده است که راز و سر صعود به عرفه چیست؟ چرا اسمش عرفه است؟! حال که در آستانه بزرگ‌ترین عید الهی هستیم؛ همان عید ولایت الهی، همان عید پذیرش حاکمیت حق او و دورانداختن حاکمیت‌های باطل که بر اساس جور و ظلم بنا شده‌اند، بر ماست که سراغ حکمت را بگیریم و با جدیت به دنبال حقیقت بگردیم. چراکه حکمت گم‌شده مؤمن است؛ و هیچ حکمتی در روی زمین وجود ندارد مگر آنچه نزد آل محمد(ص) و در حوزه ایشان است. منظور من از «حوزه»، اصطلاح حوزه امروزی و مثلاً حوزه سیستمی و خاکساران او نیست. از آل محمد(ص) بپرسید که آن‌ها را گم کرده‌اید و در صحرای ماده سرگردان شده‌اید؛ همان‌طور که بنی‌اسرائیل در صحرای سینا سرگردان شد. آیا وقت این نرسیده است که سرگردانی شما پایان بگیرد تا صاحب حق را بشناسید و تسلیم دست او شوید و شما را از خشم و عذاب خدا نجات دهد؟! تا کی غافل هستید؟ وقت آن نرسیده است که از این خواب طولانی که زمین را دربر گرفته و قلب‌ها را کشته است بیدار شوید؟! کتاب «مقالاتی درباره حکومت الهی عادل»، دکتر عبدالرزاق دیراوی

منابع رسمی دعوت مبارک یمانیت موعود، سید احمد الحسن

سایت مؤسسه وارثین ملکوت

VARESIN.ORG

ارتباط با ما

@ZAMANE_ZOHOUR

صفحه رسمی فیس‌بوک سید احمدالحسن

/AHMED.ALHASAN.10313

سایت رسمی فارسی

ALMAHDYOON.CO

سایت هفته‌نامه زمان ظهور

ZAMANEZOHOR.COM

کانال تلگرام هفته‌نامه زمان ظهور

@ZAMAN_ZOHOUR

